

در آمد - چنانچه بهمین خبر در بلاد دور دست خطبه ار خواندند
که ناکهان تفنگی بجهانشاه رسیده در گذشت - ذوالفقار خان
(که در هرادی بجنگ توپ و تفنگ اشتغال داشت) مطلع شده
بر فوجش ناخنه و زهرم ساخت - و لاش او را با لاش پسر
گلانش فرخنده اختر (که بحسن و جمال ماهی بود نظر فریب)
پیش جهاندار شاه (که با معدرده حیرت زده نیرنگی فلک
استاده بود) آورد - و باقتضای وقت * * مصرع *

* نباید بدشمن که فرصت دهی *

آخر همان شب روی توپخانه گردانده بر رفیع الشان (که
غافل از غدر و احتیال با فوج خود استاده شریک جنگ بود)
سردان - و بظهور تباشیر صبح یورش نمود - آن غیرت نژاد
تیموری دست و پای زده آخر کار با شمشیر و سپر از فیل بر جسته
نکشته کرد تا کشته گردید - چون سلطنت خدا داد هندوستان
نصیب جهاندار شاه گشت ذوالفقار خان لوی وزارت و رتق و فتق
خلافت برافراخت - اما کوکلتاش خان خانجهان (که از قدیم
جا بمزاج جهاندارشاه کرده در سرکار او صاحب اختیار بود) شریک
غالب گشته بعناد و نفاق بکدیگر کارهای سلطنت از رونق افتاد
و پادشاه را (که بنشد پر زور عشق لال کنور مست بود) دو بالا
کیف کامیابی از هوش برد - دیوانه بود بنگی خورد - مالیخولیا

(مائراامرا) [۱۰۱] (باب الذال)

داشتم سرسام گرفتم . آن همه در شراب و نغمه و سیر و تماشا منمک
شد که از خود آگهی نداشتم - تا بدیگری چه رسد * * بیعت *

* خوردن می هر بدیئی را سمی سر *

* و آنکه بدش میخورد آن خود بتر *

و چون مردم بسیرت ملوک مفظور اند ذوالفقار خان نیز باختیار
سبها چند کهتری (که در شرارت و بد ذاتی یکتا بود) کارها را گذاشته
بعیش و عشرت پرداخت * * ع *

* وزیر چنین شهر یار چنان *

در ربیع الآخر از لاهور کوچ کرده بدار الخلافه شاه جهان آباد
رسیدند - و صدای بشکن بشکن بچرخ برین رسانیدند - سه چهار
ماه گذشته بود که فلک ناساز نوای خارج آهنگ آمد آمد
فرخ سیر بگوش رسید - شاهزاده اعز الدین باتالیقی و سپه سالاری
خاندوران خواجه حسین یزنا کوکلتاش خان برای مقابله
قرار یافت - ذوالفقار خان بمرداری او (که گاهی نبود و بیکار
ندیده اصلا بجنگ مناسبت نداشت) راضی نبوده منع میکرد
که گفته اند * * بیعت *

* سپه را مکن پیشرو جز کس *

* که در جنگها بوده باشد بی *

اما بتسلط کوکلتاش خان پیش رفتی نشد - چون خاندوران از
بددلی و جبن ذاتی با شاهزاده گریخته باگروه رسید (چنانچه در

(۲) احوال کوکلتاش خان ایمانے بدان رفتہ (جهاندار شاه بهراولیی
ذوالفقار خان با هشتاد هزار سوار در ماه ذی القعدة کوچ کرده
بسموگده متصل آگره رسید - فرخ سیر به بے سرانجامی تمام
با مردم قایل (که همگی بده دوازده هزار سوار نمیکشید) آن
طرف آب جمنا فرود آمد *

درین جا میان ذوالفقار خان و کوکلتاش خان بر سرگذشتن
دریا (که پایاب نبود) اختلاف شد - یکی میگفت پل بسنه عبور
باید کرد - دیگری میسزائید که آنها از گوسنگی و خستگی اتاعت
نمی توانند ورزید - خود بخود پراگنده میشوند - که یکدفعه
فرخ سیر گذر پایاب بهم رسانیده از دریا گذشته سیزدهم ذی الحجه
آخر روز جنگ انداخت - ذوالفقار خان با توپخانه و فوج بسیار
و سرداران عمده بتوزک یصل آراست - ^(۳) حسن علی خان بارهه
رو بروی او اسپان برداشته آمد - و بتصادم توپ و تفنگ نوبه
از هم پاشید که کھے باحوالش نپرداخت - میان مردها زخمی
افتاده بود - اما سپید عبدالله خان راجی خان را از مقابل خون
برداشته بفوج در آمد - و جهاندار شاه را با قولش بچرخ
دراورده گریزان ساخت - با وصف آن ذوالفقار خان نثاره فتح
نواخته تا یکپاس شب استاده پژوهش پادشاه داشت - میگفت

(۲) نسخه [ج] در احوال او بتفصیل ذکر یافته (۳) در [بعضی نسخه]

کاش شاهزاده را بیازند - که پیشتر کسی توره اینها را بردارم
چون از هیچ جا سراغ نیافتیم از رفقا استشاره کرد - اکثره
گفتند که سره بدکن باید کشید - مثل دارون خان نایب نواب
دران جاسس - و از خزانه و فوج کمی نیست - لیکن سبها چند
گفت که هر پدر ضعیف هم کنید - چرا بدست خود او را بکشتن
میدهید - ذوالفقار خان راه دهلی گرفت *

گویند امام وردی خان (که بخشی از بود) گفت - که همین
علامت ادبار است - که درین وقت از نویسنده مصلحت میبردند
ذوالفقار خان بتفاوت یکپاس بعد از معزالدین (که یکسر بخانه
آصف الدوله رفته در چاره گیری حال خود بود) رسید - هر چند
با پدر بر رفتن دکن یا سمی کابل مهالنه کرد اسد خان راضی
نشده معزالدین را مقید ساخته بقلعه فرستاد - چنانچه در ذکر
اسد خان نقش پذیر خامه گشته - و قتی (که فرخ سیر بیاره پله
پنج کورهی دهلی (سید) ذوالفقار خان همراه پدر بهلازمست
شناخته بانواع استمالی و نوازش مشمول گردید - بتقریب تدابیر
ملکی ذوالفقار خان را بار یاب حضور داشته اسد خان را رخصتی
نمودند - پس از آن ذوالفقار خان بخیمه (که برای از استاده شده بود)
دستوری یافت - و برخی پیغامهای خوشونت امیر فرمودند - که
باعت اینهمه فدان تو شدی - و بیچاره شاهزاده کریم الدین را
(که برادر پادشاه میشد - و بعد کشته شدن پدر بخانه پکن

از اهل حرفه پنهان شده بود) تو کشتی - ذوالفقار خان رنگ
دیگر دیده بے معابا بجوابهای شافی و کافی پرداخت
که درین اثنا چیلها بموجب حکم (سیده تسه بگلوش کشیدند
و از هر جانب بشمشک و لکد گرفتند - و همان روز جهاندار شاه را
نیز از هم گذرانیدند - فردا (که هفدهم محرم سنه (۱۱۲۴)
هزار و یکصد و بیست و چهار بود) داخل دارالخلافه شده هر
جهاندار شاه را بنیزه گرفته لاش او را بالای قیل انداختند
و لاش ذوالفقار خان را واژنه بدم آن بسته تشهیر نمودند
فاعتبروا یا ادلی الابصار * * بیعت *

* صاحب نظرے کجاست تا در نگرود *

* کان صولت و جبروت باین می ارزید *

چون نگاهداشتن پدر سبب قتل او شد تاریخ این واقعه یافته اند
۱۱۲۴

* ابراهیم اسمعیل را قربان نمود *

ذوالفقار خان سردار تجرود کار و تدبیر منجیده کفکش بود
در یساق چنچی بهمت و بخشش شهرت پیدا کرد * ناصر علی
در مدح او غزلی گفت - که مطلعش اینست * * بیعت *

* ای شان هیدری ز جبین تو آشکار *

* نام تو در نبرد کند کار ذوالفقار *

ذوالفقار خان مبلغی خطیر و یک زنجیر قیل صله داد - اما در ایام
استقلال به بیغیضی و ناروایی کار و مواعید عرتوبه و دلخوشیهای

زبانی زبان زد گشته جانمپ و اجانبپ ازو شکوه و فالش داشتند
چون باد دنیا مرد افکن است آخرها بکامیابی چنان از جا
رفت که بحکم نفس خود کام خاندانها بر انداخت - و دولتها
بخاک نشاند - و ندانست که *

* مصرع *

* در عفو لذت است که در انتقام نیست *

بسهل تا خوشیته عزیزان دهر را بذلت و خوار پی رسانید - بل
انتقام را از هر یک بصد گذرانید - نه از روز مکافات و پاداش
اندیشید - و نه از تهر مقتوم حقیقی ترسید - ظلمی (که از نایب
مصنقل او در دکن هر خلائق گذشت) و اذیت (که
از سبها چند دیوان صاحب اقتدار از بموم رسید) همه ذخیره
تباء روزگارش گشت - اولاد ندانست - الآن هیچ کس ازین
سلسله نماند *

* بیت *

* در اندیش ای حکیم از کار ایام *

* که پاداش عمل یابی سرانجام *

* سلامت بایدت کس را میازار *

* ادب را در عوض تیراستم بازار *

● نکته ● عفو قدرت را توانائی عجز گفته اند - یعنی هرگاه

بوامانده ببخشی چون درمانی برهی *

● بیت ●

* در دیو مکافات زهر پیش و پسه *

* عبرت نظران تجربه کردند پسه *

* گفتند بوقت عجز زنجبوت نرسد *

* در قدرت اگر نخواهی آزار کسی *

* ^(۲) ذکریا خان ^(۳) بهادر ^(۴) شهباز جنگ *

^(۴) پسر هیف الدوله عبدالصمد خان است - که احوالش درین اوراق ثبت یافته - در حین حیات پدر از تغیر او بصوبه داری لاهور و افرازی یافت - ضبط و ربط و عدالت گسترش از بر زبانهاست بعد فوت پدر صوبه داری ملتان ضمیمه گردیده در نواح لاهور در فتح نمایان او را ^(۵) دست داد - یک جنگ پناه نام قوم بهمنی که از مفسدان تمدن پیشه بود - و از حسن ابدال تا کنار رادی در تصرف داشت - فوجی بسرکردگی راجه کورامل ملازم خود تعیین نمود - که او را دستگیر ساخته بقتل رسانیدند - درم جنگ میرمار نام زمیندار - که مابین لاهور و دریای ستلج بشیوه قاخت و تازاج می برداخت - قزاق بیگ خان را با جمعی بر سر او فرستاد - که بعد جنگ بدست آورده بردار کشیدند - در آمد آمد نادر شاه چون ناب مقاومت نداشت ملازمت نموده سر رشته استقلال بدست آورد - هنگام معاودت نادر شاه فرمود که چیزی

(۲) املا صحیح ذکریا است بزای هوز - پس در باب زاء معجمه بایستی

آورد - همانا از مولف لغزشی رفته که در باب ذال آورده (۳) نسخه [ب]

دایره جنگ (۴) در [بعضی نسخه] پسر هیف الدوله خان است (۵) نسخه

بخواهید - از برای مخلصی بندیها (که در لشکر بود) عرض نمود
 حسب استدعای از نسقچهها تعیین شده اسرای شاهجهان آباد
 رهائی یافتند - و در سنه (۱۱۵۲) هزار و یکصد و پنجاه و دو
 هجری حسب الطلب نادر شاه بملک سنده شتافته سنه
 (۱۱۵۸) هزار و یکصد و پنجاه و هشت هجری قالبی عنصری را
 تهیه ساخت - پسر کلانش میر یحیی خان - که آخرها بلباس
 درویشی میگذرانید - پسر دروش میرزا پهلوری حیات الله خان
 که از جانب نادر شاه مخاطب بشاه نواز خان شده در ملتان
 بود - با فوج معین الملک میر منو پسر اعتماد الدوله قمرالدین
 خان ناظم لاهور جنگ کرده جان در باضمک - پسر سیرمش خواجه
 باقی خان - که درینولا بمرکار نظام الدوله آصفجاء آمده ^(۲) بخطاب
 اعزالدوله هزبر جنگ نامور گردیده همیشه بعر میبرد - با صحر
 ادراق شداساس

• ذوالفقار الدوله •

میرزا نجف خان بهادر - برادر زن میرزا محسن برادر
 مقدر جنگ است - گویند از جانب مادر نسبش بخاندان صفویه
 منتهی میشود - چون شجاع الدوله محمدقلی خان خواهرزاده اش را
 (که همراه خاتان وقت شاه عالم بهادر بر سر پتله رفته بود)
 طلبداشته کشت از متوهم گشته تنها خود را پیش قاسم علی خان

(۲) نسخه [ب] آصفجاء بخطاب •

صوبه دار دنگاله رسانید - خان مرزبور بمروت پیش آمده سامان خیمه و غیره موافق عمدها ساخته داد - و بمقابلت کلاه پوشان فرستاد - چون کارس پیش نرفت برگردیده پیش قاسم علی خان آمد - پس ازان (که خان مذکور با اعتماد قسم شجاع الدوله عازم ملازمت پادشاه گردید) میرزا نجف خان بهیار منع نمود - که قسمهای او اعتبار ندارد - چون ممنوع نشد اجدائی گزید - و در ملک هندوستان بنذیله آمده فرودکش کرد - پس ازان در حضور پادشاه رفته بفوجدارچی گره مانکپور صوبه آله آباد سر بلغدی اندوخت - و رفته رفته بمیر بخشیکری مرتقی گردید - پستر بجهد کمر بسته بفراهم آردن جمعیت پرداخت - و در مدت ممتد ترم جات را (که بلده اکبرآباد را بتصرف آورده ازانجا تا نواح شاهجهانآباد سر خود سری افراخته گرد فتنه باند ساخته بودند - و باعتماد قلاع متینه و حصون مستحکمه بهیچ یک سر فرود نمی آوردند) مستامل گردانیده باخراج آنها پرداخت - پس ازان در رکاب پادشاه بتادیس ضابط خان پسر نجیب خان دوهله شناسنامه بعد فرار او اماکن متعلقه اش بضبط در آرد - و در سنه (۱۱۹۳) هزار و یکصد و نود و دو هجری (که پادشاه عزیزمت سمت نازبول فرمود) او حسب الطالب خود را رسانیده بملازمت پیوست - و چون پس از انفصال معامله راجه آنجناب پادشاه بدارالخلافه مراجعت نمود نام برده از راه مرخص گردید - در حالت تحریر بمحاصر الیور صوبه

اکبرآباد (که در دهمت یکم از متمدان اسمک) همک گماشته
 اگرچه خزانه چندان ندارد اما فوج خوب و بسیار همراه دارد
 و هرچه بدستش می آید در فقا تقسیم نموده بدلدھی آنها
 می پردازد - اواخر سنه (۱۱۹۳) هزار و یکصد و نود و سه هجری
 (که مزاج خسرو وقت از مجد الدوله ناخوش شد) مشارالیه را
 بدست میرزا نجف خان گیرانید - درین ایام کارهای سلطنت
 بخان مزبور تعلق گرفته مختار سرکار پادشاهی ست *

* حرف الرأء *

* رویسی *

برادر زاده راجه بهارا مل اسمک - اواخر سال ششم بملازمک
 اکبری پیوسته مورد عواطف بیکران گردید - و در سال بیستم
 (که میرزا سلیمان از کومک ناامید شده احراز طواف کعبه نمود)
 او بهمراهی میرزا بطریق بدرقه دستوری یافت - پسرش جیمل
 پیش از دیگر خویشان خود بشرف آستانبوس پادشاهی فایز گشته
 چندی با میرزا شرف الدین حصین (که جاگیردار نواح اجمیر
 بود) بسربرد داشت - میرزا او را تهنه دار میرتبه کرده بود - چون
 کار میرزا برهم خورد بحضور (سیده) سال هفدهم در فوج منقلا
 (که بسرکردگی خان کلان بصوب گجرات تعیین شده بود)

وخصت پذیرفت - و در ایلغار گجرات (که سال هیزدهم (رداد) از جمله ماتزمان رباب دولت بود - سال بیست و یکم با اتفاق جمعی بتفبیه دودا پسر رای سورجن (که بموطن خود بوندی شتافته دست تعدی دراز نموده بود) نامزد شد - پس ازان بر اسپ بام (که عبارت از ذاک چوکي ست) سمت بنگاله جهت دلدهی امرای آنجا و گذارش برخه مقدمات مقرر گشته از بصره تیز روی کرد و آفتاب گرم بود برگذر چوسا رسیده چراغ زندگی او از تذبذب اجل خاموش شد *

گریزد زن او (که دخت موده راجه بود) بسنوح این خبر در رسم سوختن (که معمول هندوستان است) تهران میگرد آدیسنگه پسر او با برخه میخواست که کلم و فاکم بسوزاند چون این حقیقت پیداشاه رسید ازانجا (که فرست نمانده بود) خود اسپ سواره متوجه بنگاله او شد - حتا که کشکداران نوانستند رسید - هرگاه نزدیک رسید جگناقه و رایسال او را گرفته آوردند از انرو (که پشیمانی از سیمای او می تافت) زندان نشین گردانید *

صاحب اکبرنامه مینویسد که چون پادشاه ایلغار نموده بنواج احمد آباد رسید روزه (که با محمد حسین میرزا جنگ (رداد) در بر جمل بگتره بود بسیار سنگین - عرش آشیانی ترحم کرده (رزه) از جیبه خانه خاصه بار عطا فرمود - و بگتر او بکرن نپیرا مالدیو (که برهنه بود) مرحمت نمود - روپسی پدر او

بدریافت این معنی کوتاه حوصلگی بکار برده کس بطلمب بگتر خود
فرستاد - پادشاه گفت که ما عوض دادیم - ریسی بر سبک سري
افزوده سلاحی (که در بدن داشت) مرود آورد - پادشاه جزئی
(که ادب بایستی نمود) بتمکن^(۳) پدش آمده خود هم سلاح از بر
چدا کرد - که هرگاه ملازمان بفرهنگی مرد آزمائی فرار دهند
سلاح پوشیدن ما از مردهی نباشد - راجه بگوننداس بدریافت
این معنی در مقام سرزنش او شده بمعذرتا گاه آورد - و حقیقت
بذگ خوردن او معروض داشته التماس صغح جرائم کرد - پادشاه
معروضه او را بموقف بپل جا داده از سر تقصیر او در گذشت *

• راجه بهار اول •

بسر پرتھی راج کچه واهه است - درین نوم دو طایفه اذن
رجاوت و سبکهارت - انبها رجارتا اند نوم نشین آندبر مضاف
صوت اجمار غربی مازرار - اگرچه عوض و طول بدان نمبرسد اما
سبر حاصل تر از - اول کسی ست از راجپوان که بملازمت
عرش آشبای (سید - پس از رحلت جنت آشدانی) که هر طرف
آشوبی برخاست) حاجی خان غلام شبر خان نیز سر بقصد
برداشتند بمعاصره نارسول (که در جاگبر معجون خان و افشال بود)
پرداخت - راجه دران ایام رقافت او داشت - از نیکو مردمی
و پهن دیده ماشی در میان آمده بصلح قلعه گرفته معجون خان را

باعتزاز و خصیت داد - پس ازان (که هیمو کشته شد - و صیت
اقبال اکبری باطراف پیچید) همچنون خان قاقشال گزین فدویت
راجه را بمرض رسانیده فرمان طلب فرستان - راجه حکم پذیر
گشته در آخر سال اول جلوس احرار زمین بوس نمود - روز
رخصت (که راجه را با فرزندان و افربا خلعتهای فاخره عذائتی
پوشانیده (در برد آوردند) پادشاه بر فیل صحت سوار بود - از شورش
صحتی هر طرف که میدوید مردم یکسو میشدند - نوبتی
بطرف راجپوتان درید - اینها ایستاده ماندند - این ایستادن
بسیار پسند پادشاه افتاد - ملتفت احوال راجه شده فرمود
که آرا نهال خواهم کرد *

در سال ششم (که عرش آشیانی بشوق زیارت روضه معینیه
عازم اجمیر شد) در موضع کلای چفتا خان معروض داشت
که راجه بهارامل (که بوقور عقل و شجاعت ممتاز وقت است
و در دهلی بملازمت (رسیده بود) متوهم شده بشعاب جبال
متحصن گشته - چه میرزا شرف الدین حسین حاکم اجمیر
بهور انگیزی سوچا پسر پورنمل برادر کلان راجه فوج کشی کرده
و زرس مقرر ساخته چگناهه پسر راجه و راج سنگه پسر اسکر
و کنکار پسر جگمال برادرزادهای راجه را گروگرفته میخواستند آنبیر
(که مسکن موروثی است) متصرف شوند - از قدردانی و جوهرشناسی

بطلب راجه حکم رفتی - در منزل دیوسه ریسی برادرش
با جیمل پسر خود (که کلانتر آن سرزمین بود) شرف قدمبوس
دریافتی - در قصبه سانگانیر راجه یا اکثری از خویشان بتقبیل
بساط سرافراز گشته بانواع عواطف پایه قدرش افزودی - راجه
از درستی فکری و دور اندیشی خواستی که خود را از زمره
زمینداران برآورده در مخصوصان درگاه پادشاهی انصلاک دهد
خواهش نمود که مبیعه خود را داخل حرم سرا نماید - پادشاه
قبول فرمود - راجه بصراحت تمام این نصیحت دستوری بگرفت
و هنگام معارفت در منزل سانپهر مبیعه عفتی سرشمت را بتزک تمام
بدولتصرای پادشاهی فرستاد - و خود در منزل رتن با بهگوننداس
پسر و کنور مانسنگه پورار بشرف ملازمت اختصاص یافتی
عرش آشیانی پایه قدر او را از جمیع راجها و رایان هندوستان
گذرانیده فرزندان و نبائر و اقوام او را بمراتب بزرگ و مناصب
ارجمند اعتبار بخشیده سرآمد اعیان و ارکان هندوستان ساختی
و راجه بمنصب پنجهازاری هر برافراخته رخصتی وطن گرفتی
و راجه بهگوننداس و کنور مانسنگه با بصیارتی از اقربا ملتزم
و کامی بوده باگروه آمدند - و بتدریج بمدارج علیه متصاعد گشتند *

• رای سوجن هادا •

هادا شعبه ایست از الوس چوهان - و هادونی^(۳) عبارت است

(۲) نسخه [۱] که شعبه ایست (۳) نسخه [پ] هادونی *

از سرکار زنتهپور مضاف سوبه اجمیر که محل زمینداری اینها است
از ابتدا از ملازمان رانا بود - بعد عرش آشیانی در قلعه زنتهپور
دم نخوت میزد - و زایمت استقلال می افراشت - چون پادشاه
پس از قصه چیتور اواخر سال میزنهم جاسوس بعزیمت
کشایش قلعه مذکور متوجه آن سمت شد خود بر کوهچه برآمده
قراز و نشیب قلعه ملاحظه نموده مورچال برگرد آن نصب
فوسود - و در عرصه یکماه بعد تیاری سابطها فتح در داد *

گویند سلخ ماه رمضان بر زبان پادشاه گذشت - که اگر مردم
قلعه امروز باستان نرسیدند فردا (که عید است) قبیق بازی ما
قلعه خواهد بود - سرچن از هیبت دل بای داد - و بمقربان
بارگاه التجا برده دردا و بهوج پسران خود را بحضور پادشاهی
ورانه ساخت - و پس از حصول ملازمت والا پسر در حکم
خلعت شد - چون برای پوشانیدن خلعت از سراپرده پادشاهی
پیرون آوردند یکی از همراهان آنها (که دماغش خبط سودا
داشت) بخیال آورد - که مگر پسران سرچن را حکم گویند
صادر شد - بغابر خیرسگالی از جا رفته تیغ برکشید - هر چند
یکی از نوکران راجه بهگونداس بدر موعظت زد آن خیره سر
شمشیر برد انداخت - و جانب دولتخانه پادشاهی درید
پورنمل پسر کان شیخارث را با دو کس دیگر زخمی ساخت
و شیخ بهاولدین مجذوب بدارنی را بضرب شمشیر در نیم

کرد - درین ضمن یکی از نوکران مظفر خان رسیده او را راهگرای
مقرر عدم گردانید *

اگرچه ازین قضیه پسران سرجن زیر بار مخالفت آمدند
اما چون بے تقصیر بودند پادشاه از عتاب معاف داشته بعد
خلعت پیش پدر روانه فرمود - رای سرجن بعد آمدن پسران
درخواست نمود - که یکی از عمدها بیاید - که همراه او رسیده
گرد آستان خلافت را سرمد بیغائی سازد - بذات پسران عرش آشیانی
حسین قای خان را باین کار مقرر نمود - بعد رفتن خان مذکور
رای سرجن باستقبال پرداخته لوازم احترام بتقدیم رسانید
و بهمراهی او بحضور آمده ادراک ملازمت نموده مشمول عواطف
بیکران گردید - پس ازان رخصت سه روز برای برآوردن اسباب
فردوسی خود گرفته بقلعه برگشت - و حسب قرار داد قلعه را
بملازم پادشاهی سپرد - و از مکرمت گاه سلطانی بجاگیر داری
گذاه سرفرازی یافت - و سه سال بیستم جلوس عوض گداه چندان
بجاگیر او مقرر گشت *

و چون دروا پسرکان او ببرخصت بوطن خود بوندی رفت
دست بمردم آزادی کشود اگرچه فورجه پیشتر بمالش او تعیین
گردیده بود لیکن سه سال بیستم و دوم جلوس تسخیر بوندی مطمح
نظر والا شده زمین خان کوکلتاش باتفاق رای سرجن تعیین گشت
و پس از منحصر شدن بوندی رای سرجن بعینه خلافت برگشته

بمنصب دروزاری رسید - درودا پس از ناکامی همواره راه باطل
 مهردسه - و گرد فتاه برانگیخته - تا آنکه در سال بیست و سیم
 باستصواب شهبازخان کذب مفع جرائم او شده ادراک آستانبوسی
 نمود - پادشاه او را در پنجاب گذاشته متوجه دارالخلافه شد
 و دران نزدیکی مغلوب راهمه گشته عرصه پیمای دشت فرار گردید
 و سال سی و یکم از جهان درگذشت *

• رای لرنگرن کچهرآهه •

شبخارت اسمی - زمینداری پرکنه صانبهر داشت - بملازمت
 عرش آشیانی پیوسته مطرح انظار عنایت گردید - سال بیست و
 یکم بهمراهی گنور مانسنگه بر سر رانا تعین شده در همان سال
 باتفاق راجه بیبر بر برای آردن صبیغه زمیندار دونگر پور (که
 میخواست داخل محل پادشاهی گرداند) نامزد شد - و سال
 بیست و دوم بهمراهی او آمده چنین نیاز برسد سلطنت
 گذاشت - سال بیست و چهارم باتفاق راجه تودرمل بتنبیه
 ناسپاسان شرقی دیار دستوری یافت - سال بیست و هشتم
 همراه میرزا خان بن بیبرام خان بصوبه گجرات مرخص گردید
 پسر او رای منوهر داس اسمی - که منظور نظر تربیتی پادشاه بود
 سال بیست و دوم در ایامی (که موکب سلطانی بر قصبه آنبیر
 نزل داشت) بعرض رسید - که دران سرزمین شهره سی صدیم
 که بذاتر درون حوادث جز تل خاک ازان باقی نمانده - پادشاه

بر تعمیر آن همت گذاشته بدست خود بنیان نهاد - و بعضی
از امراء با تمام آن مقرر شدند - در کمتر زمانی انجام پذیرفت
از آن رو (که زمینداری آنجا برای لونگرون تعالی داشت) بپسروش
منسوب ساخته بمول منوره نگر مخاطب گردانید *

چون مظفر حسین میرزا بنابر کجگرایی راه فرار گزید
و هیچکس از امراء بتعاقب او گام همت برنداشتند پادشاه او را
باتفاق زای درگاه سال چهل و پنجم بتعاقب او نامزد فرمود
اگرچه خواجه ویسی میرزای مذکور را دستگیر ساختند اما نزد
سلطان پور ایضا هم پیوستند - و پس از ارتحال عرش آشیانی
مورد عواطف جنّت مکانی بوده در سال اول جلوس همراء سلطان
پرویز بگوشمال رانا امر سنگه رخصت یافت - و سال دوم
بمنصب هزاری پانصد و شصت سوار ناموزی اندرخت - و مدتها
بتعیّناتی صوبه دکن گذرانیده سال یازدهم بنهان خانة نیستی
در شد - پسرش بمنصب پانصدی سه صد سوار موفرازی یافت
زای مزبور شعر میگفت - و توسنی تخلص میکرد - این بیت
از است *

* یگانه بودن و یکتا شدن ز چشم آموز *

* که هر دو چشم جدا و جدا نمی نگرند *
(۲)

از در برادرش ایسرداس و سانولداس اولاد باقی مانده *

(۲) نضه [ب] نمی نگرد *

• راجه پير پير •

مهيس داس نام برهنه صحت ياد فرورش - كه بهندي بهات نامند
 اين طايفه مداح و ستايش گر ارباب دول مي باشد - مشار اليه
 اگرچه از بے بضاعتي و كم مايگي پيريشان عالي و خستگي روزگار
 ميگذرانيد اما مجموعه بود از فرهنگ و شعور - و برساتي ادراك
 و درستي فهم ممتاز اقران و امثال خود - چون بوهمنوني قايد
 اقبال بملازمت عرش آشياني رسيد بمطمن سنجي و لطيفه گوئي
 در زمرة نديمان و مخصوصان مجلس پادشاهي منظم گشت
 و بتدريج گوي محابقت و تفوق از همه ارباب قرب و خصوصيت
 زبود - اكثر در مخاطبات پادشاهي بمصاحب دانشور راجه پير پير
 مورد نوازش ميشد - و چون شعر هندي را خوب ميگفت اول
 بمخاطب كمپ راى (كه قريب بمعنى ملك الشعراء مى) بمخاطب
 گرديد - و چون سال هيزدهم مزاج پادشاهي از راجه جيچند
 راجه نگر كوٹ انكراف يافته بقيد افتاد پسرش بدهچند
 (كه خرد سال بود) خود را قايم مقام پدر دانسته براه سرکشي
 و تمرد شتافت - پادشاه آن ولايت را بكمپ راى (كه در آن حوالي
 جاگير داشت) مرحمت فرمود - و بحسين قلي خان خانجهان
 ناظم پنجاب فرمان رفت - كه با امرای آن صوبه متوجه آن ولايت
 گشته نگر كوٹ را از تصرف بدهچند برآورده بكمپ راى تفويض

نماید - و اوزا مخاطبه براجه بپربور (که بمعنی شجاع است)
نموده بدان مهم مرخص فرمود *

چون راجه بلاهور رسید حسین قلی خان با سایر تپو داران
فوج بپربور نگرکوت کشیده محاصره نمود - اتفاقا چون عرصه
بر معصوران تنگ گشت شورش ابراهیم حسین میوزا برخاست
و تدارک آن حادثه از مهلت وقت گزیده افتتاح تابعه در حیز
تاخیر و تصرف افتاد - ناچار بصوابدین راجه برگردن پیشکش
پنج من طلا از راجه بدهچند و بلند آوازه ساختن خطبه و سکه
پادشاهی و احداث مسجدی پیش دروازه قلعه کانگره بسند نموده
برخواستند - و چون در سال سیم سنه (۹۹۴) نصد و نون
و چهار هجری زین خان کوکه بمالش الوس یوسف زئی (که
عالم است در کوهستان بجزور و سواد) تعیین گشته کوکه پس
از تاخیر و باخت بجزور بکوهستان سواد (که شمالی بشار است
و شرقی بجزور بطول چهل کوه و عرض از پنج تا پانزده و چهل هزار
خانه داران الوس در آنجا بسر برد) در شده مالش بسزا داد *

چون فوج از گریزه نوردی بمتوه آمده بود در خواستی
کمک تازه از پیشگاه خلافت نمود - شیخ ابو الفضل از کارطلبی
و عقیدت فزونی از جناب خاتمی التماس این خدمت بدام خود
کرد - پادشاه میدان او و راجه بپربور فرجه انداختند - اتفاقا قوه
بنام راجه افتاد - بعد از تعیین او عرش آشیانی بهاس احتیاط

حکیم ابوالفتح را نیز با لوجه متعاقب روانه کردند - چون هر دو سردار داخل کوهستان شده بکوه پیوستند با آنکه میان کوهکنش و راجه ناخوشی بود کوه چغنی بر آراسته قدم رسیدگان را خواهش نمود - راجه خشم و کین بوملا انداخت - کوه بردباری بکار برده پیش راجه شتافت - و چون مشورتها بمیان آمد راجه را (که با حکیم از ادل هم مغالنه نبود) حرفهای رکبک و درشت گذشت - و کار بستم و دشنام کشید *

بالجملة غبڑ درزنگی میان یکدیگر برخاست - هر یک از احد در نکوهش رای دیگری حرف سرا بود - تا آنکه از خود سرب و بے اتفاقی در گذشتن کتل بلندری بے توری بعمل آمد - افغانان از هرسو بتیور و سنگ چیره دستی نمودند - از سراسیمگی فیل و اسب و آدم با یکدیگر آمیخته افتادند - عالی نقد حتی در باغمت - رز دیگر کوچ بے هنگام کرده از تاریکی راه بدرها افتاده بسیاری را رزگار سهری گشت - راجه بیرون نیز دران هنگامه قیامت را فرود شد *

گویند چون بکراکر رسیدند شخصی براجه گفت - که امشب افغانان ازاد شپاخون دارند - اگر ازین دره سه چهار کوهی کم عرض (که پیش درخت) بگذرد دغدغه شپاخون رفع میشود راجه بے آنکه بزین خان آگهی دهد آخر وقت کوچ کرد - تمام لشکر عقب از راهی گشت - و گذشت آنچه گذشت - شکسته

عظیم و چشم زخمی طرفه بفرج پادشاهی رسید . قریب هشت
هزار کس با چندی عمده و رشکس پادشاهی درین دو روز
مقتول و نابود گردید - هر چند راجه دران آشوب زار دست و پائی
زد (که بدرزند) کشته شد *

هرگاه که از ناسپاسی و حق ناشناسی در محل تقدیم شکر
عمده شکایت و ساحت کفران پیماید زود باشد که روزگار خوارستان
نذاتج اعمال در کنارش گذارد - گویند راجه درین قطره و پیوسته
کوهستان پیوسته پیشانی سرور دل را چین آلود داشته - و با مسازان
گفته که همانا زمانه برگشته است - که بهمراهی حکیم و یارویی کوکه
دشمن و کوه پیموده میشود - تا انجام کار بجا رسد - و ندانست
که تمشیک کار خداوند و درائی فرموده وای نعمت سرمایه سود
و اس المال بهبود است - هر چند که هفتای سرگزانی و باعث عار
گزین وجه هم باشد اینجا ظاهر است که زین خان با نسبت رضاعی
پیش منصب و عمده بود - و راجه آخرها بمنصب در هزاری
اختصاص یافته - مگر غرور صاحبیت و خصومتی (که پادشاه
داشمن) مقتضی این پندار باشد *

گویند عرش آشیانی بطبر فوت او در روز بطعام (آبد) و بکیف
معتاد میل فرمودند . و از فرمانی (که بخانخانان موزرا
عبدالرحیم در ماتم او نوشته - و در منشآت علامی شیخ ابوالفضل
موجود است) ظاهر میشود که طرفه جا در دل پادشاه کرده بود

در بعضی خاص داشته - چنانچه بعد از اطرا در القاب و اظهار
عقیدت او این عبارت مرقوم است - انسوس هزار انوس که باد
این خمطانه درد آلود اسمی - و نبات این شکرستان هلاهل اندود
عالم سرایه صی تشنه فریب - و منزلت ست پر فراز و نشیب^(۲)
معتق این بزم را در پی خماره ست - و عاقبت این سودا را^(۳)
در سر بخارے صی - بعضی موانع نگذاشت که خود رفته نعش
او را بچشم صورت می دیدیم - و آن عطاوت و مهر دانیها (که ما را
با او بود) ظاهر میفرمودیم *
* بیعت *

* کدام دل که ازین واقعه جگر خون نیمی *

* کدام دیده ز خونابه جگرگون نیست *

بالجملة راجه بیراز در جود و سخاوت از یکتایان روزگار بود
در بخشش و انعام شهره آفاق - در فن موسیقی مهارت تمام
داشت - کبک و درهرا^(۴) او مشهور - و لطائف و نکات او در السنه
و افواه سایر و دایر - برنیه تخلص میکرد - پور کلانش لاله نام^(۵)
همنصب درخور سرافرازی داشت - از بدخونی و خود کاهی خرج
از اندازه بر گذرانید - و خواهش را فراخ تر ساخت - چون دخلش
که افزود آرزوی آزادی و دارستی در سرگرفتی - و در سال چهل
و ششم اکبری از درگاه پادشاهی دستوری آن حاصل نمود *

(۲) در [بعضی نسخه] سرایه ست (۳) در [بعضی نسخه] عاقبت (۴)

در [بعضی نسخه] کبک و درهرا او (۵) نسخه [ب] برهنه *

● راجه توردرمل ●

کهنترقی لاهوری - نویسنده ^(۲) فهمیده و مدبر شجاع بود - بپمن تربیت عرش آشیایی ترقی عظیم کرده بمنصب چهار هزاری و مرتبه امارت و سرداری رسید - سال هیزدهم (که عرصه گجرات بقدم پادشاهی از غبار فتنه سازان مصفا گردید) راجه را جهت تشخیص جمع دامی آن مملکت گذاشتند - که بمقتضای عدالت و نصفت آنچه قرار دهد بدان موجب نظرخواه بعمل آید و در سال فوزدهم بعد فتح پتنه بعنایت عام و نقاره افتخار اندوخته کوهکی خانخانان منعم خان ببنگاله تعیین گشت - هر چند سرداری و کار فرمائی بخانخانان تعلق داشت لیکن در فرج کشی و دلدهی سپاه و یورشهای مردانه و تنبیه سرتابان و مخالفان طرفه مسائی از راجه بظهور رسید - در جنگ داؤد خان کرانی (که خانعالم هرادل فرج پادشاهی کشته شد - و خانخانان زخمهای منکر برداشته عذاب تاب گشت) راجه ثبات پائی ورزیده کوشش و کشش بجائے رسانید که چنین شکسته صورت آرای فتح گردید یکم در مین معرکه (که مخالف بصورت فیروزی نظوت می آراسک) خبرهای ناخوش از خانخانان و خانعالم آورد راجه برآشفته گشت - اگر خانعالم مرد چه غم - و خانخانان رهنی چه بآک - اقبال پادشاهی با ماسک - و پس از گزین انتظام

آن ولایت بحضور رسیده بدستور سابق دخیل مقدمات مالی و مالی گشت *

و چون خانجهان بصوبه داری بنگاله اختصاص یافتی راجه بهمراهی مامور گردید - و درین مرتبه بحسن یاری او ملک از دست رفتن بتصرف درآمد - و دادن را بدست آورده بعدم خانه فرستاد - و در سال بیست و یکم جلائل غنائم آن دیار را (که از آن جمله سه صد چهار صد فیل نامور بود) به پیشگاه خلافت آورد - چون صوبه گجرات بقد و بصی شایسته نداشتی و از بی پروائی وزیر خان آن عرصه غبارآلود ناایمنی بود راجه بانتظام آن ولایت تعیین شد - مشارایه بمعامله فہمی و کاروانی و شجاعت و مردانگی از سلطانپور و ندربار تا به بروده و چائانبر تنسیق مناسبت داد باحمدآباد آمده باتفاق وزیر خان لواحق داد دہی می افروختی - که نگاه شورش مظفر حسین میرزا باغوازی مہر علی کولابی برخاست - وزیر خان میخواستی تعصن گیرند - راجه تو در مل بنیروی همی او را آماده مبارزت گردانیده سال بیست و دوم در حدود دہرادہ عرصه نبرن آراسته گشتی - وزیر خان از گریز پائی سپاہیان در مدد جانفشانی شد - نزدیک بود که کار او بانجام رسد - راجه (که مرقوج میسرہ بود) مقابل خود را برداشته بکمک رسید - و یکبارگی تار و پود هنگامه